

۵ شعر از مجموعه «سفالگری»*. ترجمه احمد پوری

۱۳۳

-
محروم از آتش و آب
دور از عزیزترینم، تنها پسر
در داربست شرم آلود فاجعه ایستاده ام
گویی به زیر سایبان اریکه شاهی

--
او تمامی راه را تا داشت های پیرامون ینی سی
در جدال و جدل بود،
برای شما او مطر و داست و توطئه گر
برای من؛ عزیزترین و تنها پسر من. *نی و مطالعات فرهنگی*

شما هرگز صدای مادر را
که از هفت هزار و سه کیلومتر آن سوتر
از میان زوزه بادهای قطبی
در هیاهوی فاجعه های پیرامون تان
نخواهید شنید.
و تو دلبندم، آن جابه حیوانی و حشی بدل می شوی.



تو، اولین و آخرین، تواز آن مائی.
بهار دلمرده پرسه می زند
بر مزار گور لنینگراد من.

من با همه کس در همه جاسخن گفتم
چرا پنهانش کنم این راکه
از دوگاه اجباری پسرم را پوساند
و آن ها شعر مایه ام را به تازیانه بستند؟
من گناهکارترین انسان روی زمینم
در گذشته، اکنون، در آینده.
وبالاترین افتخارم
از این پهلو به آن پهلو شدن است
در دیوار خانه.

چون جانوری شقه شده
از چنگکی خون آلود آویزانم خواهید کرد
تا ساکنان سرزمین های دیگر
با پوزخندی ناباورانه
در نشریات خردمندان شان بنویسند
که چگونه استعداد بی همانندم مُرد
که من شاعر شاعران بودم

اما زنگ ساعت برابیم سیزده بار نواخت. ♦ ♦

(۱۹۴۰-۱۹۳۰)

* آخمتووا این پنج شعر را برای پسرش که زندانی بود سروده است. این اشعار از جسارت‌آمیزترین شعرهای او بودند که برایش گرفتاری زیادی هم فراهم شد.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
پتانل جامع علوم انسانی